



قلمرو و محدوده همکاری با حکومت جائر از دیدگاه فقه شیعه

دکتر زهرا گواهی^۱
زینب عبدالرحمن سواری^۲

چکیده

تحقیق حاضر با موضوع قلمرو محدوده همکاری با حکومت جور از نگاه فقه شیعی به نوشته تحریر در آمده است. انسان چون موجود اجتماعی می‌باشد و جامعه نیاز به نظم و پیشرفت دارد لذا باید فردی باشد که این وظیفه مهم را به عهده گیرد. فردی که تمام ویژگی‌های یک حاکم را داشته باشد شایسته رهبری جامعه بشری است. ضرورت تشکیل حکومت با ادله قرآنی، روایی و عقلی پذیرفته شده است.

از دیدگاه فقه شیعه حاکمیت جوامع بشری از آن ائمه اهل بیت (ع) و نائبان آنها است. در غیر این صورت حاکمیت افراد دیگر غیرمشموع بوده و حاکم جور محسوب خواهد شد. در این صورت ادله قطعی بر عدم جواز همکاری دلالت دارد مگر در برخی موارد چون اکراه، تقیه و اضطرار باشد.

تحقیق حاضر سعی کرده تا به صورت منظم و یک جا به این موضوع پرداخته و آنها در سه فصل جمع آوری کرده: که فصل اول مفهوم شناسی که در آن به تعریف معنای لغوی و اصطلاحی حکومت و جور و جائر پرداخته و در فصل دوم انواع حکومت و در ادامه در فصل سوم این مقاله به حکم حرمت کمک به حکومت جور، موارد استثناء همکاری با حکومت جائر و ادله آن، وجوب قبول ولایت از سوی سلطان جور و دیدگاه علماء در همکاری با حکومت جائر مطرح گردیده و در پایان با یک نتیجه گیری کلی بحث را به اتمام می‌رساند. روش این تحقیق کتاب خانه ای می‌باشد.

کلید واژگان: حکومت، محدوده، سلطان جائر، شیعه

۱- دکترای فقه و حقوق اسلامی، عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور
۲- کارشناس فقه و معارف اسلامی جامعه المصطفی العالمیه

مقدمه:

موضوع این نوشتار قلمرو و محدوده همکاری با حکومت جور از نگاه فقه شیعه می‌باشد. زیرا در اکثر کشورها حکومت عادل برقرار نبوده و اکثر حکومت‌ها از جمله حکومت غیر عادل به حساب آمده و مسلمانان با آنان در ارتباط می‌باشند. انسان زمانی که زندگی انفرادی را ترک گفت و به هم زیستی اجتماعی روی آورد همواره جهت برقراری و تداوم نظم و امنیت و منافع همگانی لزوم وجود قواعد و مقررات را احساس نمود. این احساس در ابتدا با انتخاب یک رئیس و الزام همگان به اطاعت از دستور های او نمود پیدا کرد. زیرا نظام اجتماعی نیاز به حکومت دارد و وجود حاکم در آن ضروری است حاکم که بر یک جامعه حکومت می‌کند چند دسته است.

این حاکم گاهی یک معصوم و عادل و گاهی غیر معصوم که این حاکم غیر معصوم گاهی شخص با انصاف و عادل و گاهی ظالم و غیر عادل. در ادامه این بحث پیش می‌آید قلمرو و محدوده همکاری با حکومت جائر از دیدگاه فقه شیعه چیست؟ همکاری با حکومت جائر از دیدگاه فقه شیعه حرام است. ادله قرآنی، روایی و عقلی بر جواز همکاری با حکومت جائر دلالت دارد. همان طوری که در حکومت معصوم (ع) اطاعت از آن واجب است آیا اطاعت از حکومت جور هم واجب است؟ دایره اطاعت آن تا کجا است؟ انواع و اقسام حکومت کدام اند؟ درچه مواردی می‌توان با همکاری نمود؟ حاکم جائر در متون فقهی شیعه به صورت مستقل بررسی نگردیده است از برخی مصادیق فقها در این باب به دست می‌آید که اطاعت از حاکم جائر در صورت امکان نافرمانی جایز نیست، برای مثال مسئله حرمت اعانت و همکاری با حاکم جائر یکی از عمده و کلیدی در فقه سیاسی شیعه به کار می‌رود. مرحوم شیخ انصاری این بحث را تحت عنوان معونه الظالمین در کتاب مکاسب مطرح کرده است. مسئله همکاری با حکومت جائر از جمله مسایل بسیار مهم است که در قالب تحقیق علمی با ادله قوی در جامعه مطرح شود زیرا مرد در زندگی اجتماعی خود به صورت آگاهانه یا نا آگاهانه با حکومت جور همکاری می‌کنند در حالی که از حکم فقهی آن را نمی‌دانند. و نیز برای پاسخ دادن به پرسش های این پژوهش ضروری به نظر می‌رسد..



تعریف لغوی حکومت

حکومت: یعنی قضاوت کردن، داوری کردن، (دهخدا، ۱۳۳۰، ج ۱۸، ص ۷۶۱) دولت (قلی زاده، ۱۹۹۱ ص ۲۱۲) حکم (جبران، ۱۳۸۴، ج اول، ص ۶۹۳) واژه های حاکم، حاکمیت، احکام و حکیم از ماده) حکم (اشتقاق یافته اند. اهل لغت برای این واژه کاربردهای مختلفی ذکر کرده اند که در سیاست و غیر آن به کار گرفته می شود. از مهمترین آن ها در عرض سیاست عبارت است از:

• حکم معنای قضاوت، داوری آمده است (دشتی، ۱۳۷۹، ج دوم، ص ۱۰۱۲) که واژه های حاکم و محکمه بیشتر در همین مفهوم به کار می روند.

• حکم به معنای سلطه و استیلا یافتن برای اداره امور جامعه کار رفته است و واژه های حاکم، حکومت و حاکمیت برخاسته از همین معنا می باشد. (همان ۱۰۰۹).

• حکم به معنای امر، دستور، فرمان و قانون نیز آمده است که واژه های حکم، احکام، حاکم در تناسب با این مفهوم به کار می رود. (دربکلایی، ۱۳۸۸، ص ۵۴) با وجود کاربرد های مختلف از واژه «حکم» مفهوم اصلی و حقیقی آن در کتاب های لغت عبارت است از منع و بازداشتن (قریش، ۱۳۶۶، ص ۱۶۱). در کتاب های لغت غالباً کلمه حکم به معنای قضاوت آمده است.

خلیل ابن احمد گوید «حکم به معنای منع و جلوگیری است» و حکم را «حکم» می گوید زیرا از ظلم و جور جلوگیری می کند همچنان که افسار حیوانات را «حکمه» گویند چون حیوان را از حرکت و سرکشی باز می دارد. دانش را هم نیز «حکمت» خوانند چون صاحب خود را از جهل و اعمال نابخردانه نگه می دارد. (فراهیدی، ۱۴۰۹ هـ.ق، ج ۳، ص ۶۶)

تعریف اصطلاحی حکومت

در اصطلاح علوم سیاسی اجتماعی حکومت عبارت است از: «پیوند بین رعایا و هیئت حاکمه که آنها را به همدیگر مربوط می کند و عهده دار قانون و آزادی سیاسی و مدنی است.» (جمعی از مؤلفان، ۱۳۸۸، ص ۲۴۱). این معنا نیز در تمام مقامات دولتی که وظیفه فرمانروایی بر مردم را بر عهده دارند و دستورهای حکومتی را بر جامعه ابلاغ یا اجرا می نمایند، می باشد. در مواردی این امر دلالت بر قوه مجریه در مقابل مقننه و قضائیه می کند. بنابراین حکومت در این معنا قوای دیگر را شامل نمی شود و منظور از آن تنها سازمانهایی است که دخالت

مستقیمی در اجرا برنامه‌ها و دستورهای دولتی دارند. معنای دیگری این اصطلاح نیز شامل تمام افراد و سازمانهایی است که در تصویب و اجرا قوانین و داوری در مورد آنها دخالت دارند. بنابراین حکومت شامل تمام قوای سه‌گانه مجریه مقننه و قضائیه می‌گردد. و گاهی نیز مترادف با دولت استعمال می‌گردد. حاکمیت نیز به معنای قدرت و برتری است که وضع‌کننده قانون و اجراکننده آن است و قدرتی فراتر از آن نیست.

انواع حکومت

الف: حکومت عادل

حکومت عادل: در لغت به معنای داد‌دهنده و در مقابل فاسق است. (دهخدا، ج: دهم، ص ۱۵۶۵۶). «فمندوب الی خدمته و معاونته و مرغب فیها، و ربما وجب ذلک المکلف... فاذا ولی هذا السلطان انسانا، اماره، او غیر ذلک من ضرورب الولايات، وجب علیه طاعته فی ذلک» (علمه حلی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۳۰)

از نظر ابن‌ادریس حکومت سلطان عادل سلطان حق‌دارای مشروعیت اعمال قدرت و ولایت و حکمیت بر مردم است؛ لذا به عنوان رئیس‌الکلی یا رئیس‌الزمان و سلطان‌السلام می‌تواند در همه‌ی امور عمومی آنان تصرف کند و زندگی آنان را در تمام زمینه‌ها تدبیر و سیاست نماید و بر مردم نیز اطاعت و یاری ایشان واجب و ضروری است؛ و جب علیه طاعت فی ذلک؛ زیرا سلطان عادل برای تأمین مصالح آنها نسبت شده است. به نظر ایشان روشن‌ترین مصداق حکومت و حق عدل، ولایت حکومت پیامبر اکرم است؛ چرا که خدای متعال وجوب اطاعت از ایشان را مقرون به اطاعت از خویش فرموده است، لذا اطاعت از پیامبر حتی از نفس خود نیز اولی است (رجایی، ۱۴۰۹، ج دوم، ص ۱۹۲) پس از پیامبر نیز ولایت و تصرف مردم هم بر اساس آیات و روایات بر عهده‌ی ائمه‌ی حق به عنوان سلطان اسلام است (محمد رضا احمدی طالشییان، تحول مفهوم حاکم جائز در فقه شیعه، ص ۱۳۱) به نظر ابن‌ادریس منظور از «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (سوره، مائده آیه ۵۵).

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند «وَالَّذِينَ آمَنُوا» در آیه‌ی «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» امیرالمؤمنین می‌باشد و ولایت بر امامت بلافصل حضرت علی



(ع) بعد از پیامبر اسلام (ص) دارد. (رجایی ۱۴۰۹، ج اول، ص ۲۳۴). بنابراین در مرحله ی بعدی مصداق کامل حکومت حق و عدل حکومت امیرالمومنین می باشد.

ب : حکومت جائز

در اصطلاح فقهای شیعه، حاکم جائز به کسی گفته می شود که بدون اذن امام یا نایب او بر مردم حکمرانی کند. حاکمان جائز، علاوه بر آنکه وضع الشیء فی محل نکردند، از راه راست یا قصد السبیل نیز منحرف شده است و در راه باطل و انحراف قرار گرفته اند. بنابراین، حکم جائز کسی است که در راه باطل قدم بر می دارد و از مسیر حق، منحرف شده و تمایل به باطل پیدا کرده است و یا اساساً از ابتدا از راه مستقیم منحرف بوده و حق را از مدار خود خارج نموده است؛ از این جهت که در واقع حاکم جائز در جای خود قرار نگرفته و اذن و اجازه از امام معصوم ندارند، علاوه بر آنکه ولایت او غضبی است و در حق صاحب اصلی این مقام نیز ظلم کرده است و اگر در این منصب به مردم هم ظلم کند یا آنکه نتواند به خوبی از عهده این مقام برآید، از این نظر، به نوعی حقوق آنان را تضییع کرده است که این خود، ظلم بر مردم به شمار می رود. در فقه سیاسی شیعه، حاکم بر دسته عادل و جائز تقسیم می شود.

به اعتقاد شیعه هر حاکمی که در عصر حضور یا غیبت، دارای شرایط خاص نباشد، اساساً حاکم جائز تلقی می گردد. در این خصوص میان کافر و مسلمان (اهل سنت یا شیعه) فرقی وجود ندارد. مرحوم محقق حلی می فرماید: «هر حاکمی که شرایط و صفات لازمه برای حکومت را نداشته باشد، حاکم جائز بوده و حکومت وی نامشروع است و به تبع آن همکاری و کمک به او نیز حرام است» (شریعتی، ۱۳۸۰ ص ۱۴) قرآن کریم ولایتی غیر از ولایت خدا را به عنوان ولایت طاغوت معرفی کرده است. انسانها باید تحت فرمان خدا باشند و هر چیزی که انسان را از اطاعت فرمان خدا را باز دارد و زمینه عصیان انسان در برابر خدا را فراهم آفرید، طاغوت و شیطان است. آن گونه که قرآن می فرماید، طَاغُوتٌ وَ شَیْطَانٌ نِیْسَتِ هِمَانِی دَارِنْد. «الَّذِينَ آمَنُوا يقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (سوره النساء ۷۶).

کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می کنند؛ و آنها که کافرند، در راه طاغوت [بت و افراد طغیانگر]. پس شما با یاران شیطان، پیکار



کنید! (و از آنها نه‌راسید!) زیرا که نقشه شیطان، (همانند قدرتش) ضعیف است.

احکام همکاری با حکومت جائز: الف: حرمت معونت ظالمین

اولین موضوع که مرحوم شیخ مطرح می‌کند، کمک اعانه به ظالمان و جائز است. (طالشیان، ۱۳۸۸، ص ۲۷۵) به نظر ایشان: «معمونه الظالمین فی ظلمهم حرام بادلّه الاربه و هو من الكبائر؛ یاری کردن ظالمان در ظلمشان به دلایل چهارگانه، حرام و از کبائر است».

از کتاب شیخ ورام بن اُبی فراس اینطور آمده که ایشان گفته است، «امام (ع) فرمودند: کسی که دنبال ظالمین برود تا به او کمک کند، در حالی که می‌داند او ظالم است، پس حقیقتاً از دین خارج شده است». شیخ ورام گفته است: «و امام (ع) فرمودند: هنگامی که روز قیامت بر پا شود منادا صدا می‌زند: ظالمان کجا هستند؟ کمک کنندگان به ظالمان کجا هستند؟ کسانی که به ظالمان شباهت دارند کجا هستند؟ حتی کسی که قلمی را برایش تراشیده، یا برای دوات آنها لکيه گذاشته است، پس این افراد در صندوقی از آهن قرار داده شده و سپس در جهنم پرتاپ می‌شوند». (ورام ۱۳۶۹، ج اول ص ۶۲. حیرت‌العاملی، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۱۳۱) و همکاری با ظالمان در قرآن کریم «أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (سوره مائده آیه ۲).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شعائر و حدود الهی (و مراسم حج را محترم بشمرید! و مخالفت با آنها) را حلال ندانید! و نه ماه حرام را، و نه قربانی‌های بی‌نشان و نشاندار را، و نه آنها را که به قصد خانه خدا برای به دست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می‌آیند! اما هنگامی که از احرام بیرون آمدید، صید کردن برای شما مانعی ندارد. و خصومت با جمعیتی که شما را از آمدن به مسجد الحرام، نباید شما را وادار به تعدی و تجاوز کند! و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید! و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید! و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید که مجازات خدا شدید است! و روایات اهل بیت (ع) به شدت نهی شده است.

در حدیث نبوی آمده است: «کسی که شلاقی را به دست سلطان ظالم بدهد خداوند در روز قیامت آن شلاق را تبدیل به ماری می‌کند طول آن هفتاد هزار زراع است، سپس این مار را در آتش جهنم بر این



شخص مسلط می‌گرداند و برای همیشه در آتش باقی خواهند ماند.»
 حر عاملی، ج ۱۲، ۱۴۱۴، ص ۱۳۱)

علاوه بر روایات متعددی را در این زمینه وارد شده است، نقل می‌کند. اما اگر کمک به ظالم در غیر محرمات باشد، از دیدگاه شیخ، ظاهر اخبار و روایات باز هم حرام است. اما مشهور علماء قائل به حرمت نیستند، زیرا روایات کمک و یاری به ظالم را به دلیل کمک به ظلم نهی کرده‌اند نه در مباحات. اما بنظر شیخ در این مسئله تفضیل وجود دارد؛ به این صورت که اگر شخص از اعوان ظلمه باشد، هر چند در امور مباح او را کمک کند، به دلیل روایات حرام است. و اما اگر شخص از اعوان تلقی نشود، اول عدم حرمت است به دلیل اصالت الجواز و عدم وجود دلیل خاص. (انصاری، ، چ دوم، ۱۳۶۸، ص ۵۳).

ب: حرمت قبول ولایت از طرف حاکم جائز

در کتاب های فقهی پذیرش هر نوع ولایت و مسؤولیت از طرف جایز شغل‌های حرام شمرده شده (همان ص ۷۰). و روایت کتاب شریف تحف العقول هم یکی از وجوه کسب حرام را قبول ولایت از طرف جایز ذکر کرده است (حرانی، ۱۳۹۴، ج پنجم، ۲۹۴) ولی این استدلال هم مورد مناقشه است. زیرا همان گونه که شیخ انصاری متذکر شده استناد روایات فاقد اطلاق بوده و باید بر ولایت‌های حمل شود که منتهی به ظلم می‌شود. (انصاری، ۱۳۶۸، ص ۵۳) برخی از این روایات در صدد تنبیه دادن به دشواری رعایت حق و عدل از سوی والیان و متصد در حکومت های جور بوده و این نکته تاکید می‌کند که قبول ولایت از طرف ظالمان بدون آلوده شدن به ظلم امری صعب الوصول و به فرموده امام صادق (ع): سختتر از رسیدن به آسمان (حر عاملی)، علاوه بر این، وجود روایات متعدد که این کار را در صورتی که منجر به احقاق حق و دفع ستم شود، از بهترین اعمال معرفی کرده‌اند. عدم اطلاق و شمول آنها را نسبت به صورت اجرا حکم شرعی و یا اقدام در جهت مصالح مسلمین را نفی می‌کند

ج: منع اعانت ظالم و همکاری با حاکم جائز:

این مطلب در فقه شیعه و در باب مکاسب هم از محرمات شرعی محسوب شده که مورد اجماع فقها بوده و از کبائر می‌باشد. مرحوم شیخ انصاری اعانه بر ظالمان را که جنبه ی حرمت دارد دو قسم می‌داند: یکی اعانه و کمک به ظالم و دوم مشارکت در برخی اعمال مباح ظالم است، مثل خیاطی برای سلطان. در غیر این دو صورت

اعانه ی ظالم حرام نیست. (شیخ انصاری، ۱۳۶۸، ص ۵۳).
 بعضی از احادیثی که در این زمینه وجود دارد و از همکاری با
 ظالمان و حاکم جائر نهی می‌کند عبارت اند از:

الف) سلیمان جعفری به حضرت امام رضا (ع) عرض کرد:
 «چه می‌فرمایید در کارهای که مردم از جانب پادشاهان متکفل
 می‌شوند؟» حضرت فرمود: داخل شدن در اعمال ایشان و یاری کردن
 و سعی در حوایج ایشان نمود معادل کفر است و عمداً نظر به سوی
 ایشان کردن گناه کبیره است. (علامه مجلسی، بی تا ص ۲۲۳).

ب) امام صادق (ع) در روایت می‌فرماید: ظلم کننده و یاری کننده‌ی
 او بر ظلم و کسی که راضی به آن ظلم باشد، هر سه در گناه شریک
 هستند. (همان، ص ۲۲۵).

ج) امام صادق (ع) در روایت یونس بن یعقوب فرمود: در ساختن
 مسجد هم آنان را یاری نکن. (حر عاملی، ۱۳۸۹ ج ۱۷، ص ۱۸۰)

د) امام صادق (ع) می‌فرماید:

۱. «من دوست ندارم گره ای برای آنان بزنم یا در مشک آب آنان
 را محکم ببندم در حالی در مقابل این عمل، مدینه مال من باشد
 نه! نه! من حاضر نیستم قلم او را در مرکب بزنم، همانا اعوان و یاران
 ظالمان در روز قیامت در خیمه ای از آتش هستند تا خدای تبارک
 و تعالی به حساب مردم رسیدگی کند» (کلینی، ۱۴۰۷ هـ ق ج دوم،
 ص ۱۰۷).

ادله ی اثبات جواز همکاری با حکومت جور و پاسخ فقها:

برای اثبات جواز این قسم از ولایت به ادله ای اربعه استدلال شده
 است.

قرآن:

مرحوم قطب راوندی (راوندی، ۱۴۰۵ ق ج دوم، ص ۲۴) به آیه ای
 از قرآن استدلال کرده است که حضرت یوسف علیه السلام به عزیز
 مصر فرمود:

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَزِيمٌ (سوره یوسف آیه
 ۵۵).

(یوسف) گفت: «مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که
 نگهدارنده و آگاهم»

و با این که حاکم مصر، کافر و مشرک بود و حکومت و ولایت او



ولایت جور بود ولی یوسف پیامبر معصوم تقاضا کرد که او را بر امر خزانه و اقتصاد مملکت بگمارد، چرا که هم دانا است هم امانت دار و نگهبان است و به مصالح مردمان آگاه است. پس برای یوسف مباح بود. استصحاب بقای حکم شرایع قبلی هم می‌گوید: برای مسلمان نیز مباح است مگر این که دلیل قاطع بر نسخ بیاید که چنین نیست. (راوندی، ۱۴۰۵ق، ج دوم، ص ۲۴).

پاسخ آیه الله خوئی

اولا وجه استدلال به آیه برای مدعا و مطلوب برای ما روشن نیست؛ ثانیاً قیاس مع الفارق است، زیرا یوسف پیامبر بود و سلطنت حق او بود و حق خود را از عزیز مصر مطالبه کرده است نه این که از ناحیه جائر قبول ولایت کرده باشد. پس استدلال به آیه نا تمام است. (خوئی، ۱۴۱۷ق، ج اول ص ۴۳۸)

به عقیده ی ما این پاسخ ناتمام است زیرا وجه استدلال را که قبلاً توضیح دادیم؛ مسئله مطالبه حق و والی جائر نبودن هم، خلاف ظاهر خود آیه است که تقاضای جعل و نصب کرد و گفت مرا بر امر خزانه بگمار، که این، تولی امر از سوی جائر است و برخلاف روایاتی است که در آنها امام رضا علیه السلام به داستان یوسف استدلال می‌کند و می‌فرماید اگر من ولایت عهدی مامون را پذیرفتم، قبلاً یوسف پیامبر هم ولایت جائر را پذیرفته بود. وانگهی حاکم وقت یوسف کافر و مشرک بود و حاکم وقت من به ظاهر مسلمان است، و نیز یوسف مکره نشد و خود پیشنهاد قبول ولایت داد، در حالیکه که من مکره شدم؛ (حر عاملی، ج ۱۷، ص ۲۰۲-۲۰۳) بنا براین استدلال به آیه صحیح است. تولیت از سوی ظالم است.

سنت:

عمده دلیل مطلب روایت فراوانی است که بر جواز ولایت در فرض قیام به مصالح بندگان و دفع شر از آنان دلالت دارند و در مسدرک (نوری، ۱۴۰۷ق، ج ۱۳ ص ۱۳۸).

(و غیره ذکر شده است و ادعای تواتر آنها بعید نیست؛ ضمن اینکه نیازی به اثبات تواتر نداریم و در میان آنها روایت صحیح موثق وجود دارد همان برای مدعا کفایت می‌کند. برخی از روایت که بر مدعای ما دلالت دارند:

• صحیح زید شحام از امام صادق (ع)

مَنْ تَوَلَّى أَمْرًا مِنْ أُمُورِ النَّاسِ - فَعَدَلَ وَ فَتَحَ بَابَهُ وَ رَفَعَ سِتْرَهُ - وَ

نَظَرَ فِي أُمُورِ النَّاسِ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - أَنْ يُؤْمِنَ رُوعَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَدْخُلَهُ الْجَنَّةَ. (حر عاملی، ج ۱۷، ص ۱۹۳)

طبق این حدیث کسی که متولی بخشی از امور و کارهای مردم شود - چه از سلطان عادل و چه از سلطان جائز که مورد بحث است - و به عدالت رفتار کند و به مصالح مردم قیام کند - خواه انسان های تحت سرپرستی و ولایت او مسلمان باشد یا غیر مسلمان باشد - حتماً جایگاه او در بهشت خواهد بود و از هراس های قیامت در امان است. بنابراین نه تنها تولیت با قیام به مصالح مردم جائز و مباح است، بلکه حتماً راجح و مستحب است و مستوجب بهشت و پاداش الهی است. صحیح علی بن یقین از امام هفتم (ع): قال: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ ع إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَ السُّلْطَانِ أَوْلِيَاءَ يَدْفَعُ بِهِمْ عَن أَوْلِيَائِهِ. (کلینی، ۱۴۰۷ هـ ق، ج دوم، ص ۱۱۲)

مورد حدیث سلطان جائز است و ظاهر حدیث، اخبار است از اینکه خداوند در کنار سلطان جائز اولیا و دوستانی دارد که به وسیله آنان از اولیای خود (بندگان مؤمن) بلاها را دفع می کند، و باطن حدیث تأیید و تشویق به این کار است و این که وجود چنین افرادی در کنار سلطان حرام نیست.

اجماع:

قطب راوندی در فقه القرآن (راوندی، ۱۴۰۵ق ج دوم، ص ۲۴) و شیخ اعظم در مکاسب به اجماع استدلال کرده اند.

- پاسخ

اجماع محصل برای ما حاصل نشده است و بلکه امکان حصول ندارد، اجماع منقول هم حجت نیست، و بر فرض حصول اجماع محصل یا حجیت اجماع منقول، باید بدانیم اجماع تعبدی ارزش دارد، نه اجماع مدرکی. یا آن که احتمال دارد مدرکی باشد، اجماع مورد ادعا نیز به احتمال قوی مدرکی است و آن حکم عقل یا روایات آتیه است، لذا کاشف تعبدی از راه معصوم نیست، و خود شیخ هم در مکاسب فرموده است: «و یدل علیه قبل الاجماع...» که هر کجا در مکاسب تعبیر به «بعد الاجماع» می شود مراد این است که اجماع دلیل مستقلی است و غیر از آن دلیل دیگری هم هست. ولی هر جا تعبیر به «قبل الاجماع» می شود اشاره به این است که اجماع دلیل مستقل نیست و متکی به روایات یا آیات یا حکم عقل است که نظر شیخ همین است. (انصاری، ج دوم، ص ۷۲).



حکم عقل:

شیخ اعظم در مکاسب فرموده است: ولایت جائز یا ذاتا فی نفسه حرام است و یا بالعرض و به خاطر محرّمات خارجی. اگر حرام ذاتی باشد مانعی ندارد که به خاطر مصالح مهم تر و دفع مفسد مهم تر جایز و مباح گردد، زیرا قانون اهم و مهم و تراحم ملاکات این جهت را ایجاب می‌کند. و اگر حرام عرضی باشد، فرض این است که در مورد بحث ما این جهت منتفی است و متولی، برای مصالح آنان و دفع شر و ضرر و مفسده از آنان، قیام می‌کند نه برای ظلم به آنان؛ پس باید جایز باش. (همان)

پاسخ دلیل

امام راحل در جواب دلیل فرموده‌اند: دلیل اخص از مدعاست، زیرا مدعا این است که قیام به هر مصلحتی از مصالح عباد مجوز قبول ولایت است. از روایات باب نیز همین جهت استفاده می‌شود ولی دلیل می‌گوید مصالح چون مهم تر است و هرگز با حرام قدرت مزاحمت ندارند.

افزون بر این مدعا، استثنای قیام به مصالح عباد و دفع شرور از آنان، یکی از عمومات و مطلقات حرمت ولایت است و اینکه در این موارد، تولیت حرام نیست و مفسده ای ندارد نه اینکه مساله از باب تراحم ملاکات اهم و ترجیح یکی از دو ملاک از دیگری مشکل است، و در کمتر موردی تمیز رجحان میسور است زیرا هر اندازه مصالح مومنان مهم باشد، متقابلا ورود به ولایت جائز سبب تقویت حکومت و سلطنت آنهاست که این مفسده‌ی کمی نیست. تشخیص اهم و مهم آسان نیست، و حمل آن همه روایات که بر جواز در فرض قیام به مصالح مومنان دلالت دارند، بر فرد نادر دور از شان و منزلت معصوم است و فرد نادر یا معدوم این همه هیاهو و بیان آن لازم نیست. (امام خمینی، ۱۳۷۳ ج دوم، ص ۱۷۴).

وجوب قبول ولایت از سوی سلطان جور

دانستیم که قبول ولایت اگر همراه با احسان و خدمت به بندگان خدا باشد و شخص مرتکب حرام نشود، جایز است. و اگر از ابتدا به نیت احسان به بندگان و رفع گرفتاری آنان باشد استحباب ظهور دارد.. (خراسانی، ۱۳۸۸، ۴۷۰)

حال مطلب از حد رجحان فراتر رفته و به درجه ی وجوب می‌رسد و چه بسا برای افرادی قبول ولایت واجب و لازم گردد. این وجوب در

موردی است که فرد یقین یا اطمینان داشته باشد که در سایه ولایت، جلوی برخی از منکرات در جامعه را بگیرد و امر به معروف و نهی از منکر نماید، جلوی مفاسد اجتماعی را بگیرد و مانع از تحقق بدعت‌ها در امر دین شود و مقاصد مهم دیگری که قطعاً در شریعت واجب و لازم است و ولایت، مقدمه‌ی واجب است و از این باب وجوب شرعی یا لزوم عقلی (به اختلاف مبانی در علم اصول) پیدا می‌کند؛ البته در این گونه موارد دو دسته دلیل وجود دارد: دسته‌ای بر حرمت قبول ولایت جائر دلالت دارند که میسوطاً ذکر شد؛ دسته‌ی دیگر بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر و بلکه بر لزوم عقلی آن دلالت دارند. در اینجا باید دید مسئله از صغریات چه باب است؟ آیا از موارد باب تراحم است یا تعارض؟

صاحب جواهر از باب تعارض دانسته است (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۲، ص ۱۶۴) این مبنا نا تمام است، زیرا تعارض، تنافی دلیل‌ها در مقام اثبات و دلالت است؛ به گونه‌ای که تشریح و جعل هر دو محال است چون مستلزم اجتماع نقیضین یا ضدین در اراده‌ی مولی است. یعنی در موردی است که نفی و اثبات بر موضوع واحد وارد شوند یا علم اجمالی به کذب یکی داشته باشیم؛ در صورتی که در مورد بحث ما هیچ کدام نیست، زیرا ادله‌ی حرمت ولایت، موضوع شان ولایت از ناحیه‌ای جائر است و ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر، موضوع شان امر به معروف و نهی از منکر است و در اصل جعل و تشریح تکاذبی ندارند تا مسئله‌ی تعارض مطرح شود.

اما از نظر نصوص و روایات و آیات: از یک سو آیات و روایات فراوانی بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر دلالت دارند که در باب خود آمده است، از سوی دیگر روایات فراوانی بر حرمت ولایت از سوی حاکم جائر دلالت دارند که قبلاً ذکر شد.

از طرف دیگر مفروض بحث ما قیام به مصالح عباد است که در چنین موردی اصل قبول ولایت جایز است و لو مکروه باشد؛ تا چه رسد به اباحه یا استحباب. آن گاه واضح است که اگر امر مباح و جایزی مقدمه‌ی واجب قرار گرفت، حتماً متصف به وجوب شرعی یا لزوم عقلی می‌شود در نتیجه کاملاً صحیح است که بگوییم: گاهی ولایت از سوی جائر برای امر به معروف و نهی از منکر و جلوگیری از مفاسد، واجب و لازم است. البته اگر مصالح دیگر مطرح نباشد و تنها امر به معروف و نهی از منکر مطرح باشد و ولایت حرام صرفاً مقدمه‌ی چنین واجب‌



باشد انصافاً تشخیص اهم و مهم مشکل است و جای حکم به تخییر بین متزاحمان است نه جای حکم به وجوب قبول ولایت؛ مگر این که کسی بگوید؛ خود امر به معروف و نهی از منکر بخشی از مصالح بندگان است و قبول ولایت برای مصالح عباد، شامل این مورد هم می‌شود و برای این منظور نیز جایز می‌شود ولی وجوب استفاده نمی‌شود. (خراسانی، ۱۳۸۸، ۴۷۲)

گفتنی است با این که از ادله، وجوب را به دست آوردیم و معلوم شد قبول ولایت برای امر به معروف و نهی از منکر واجب است و بزرگان (انصاری، ج دوم، ص ۷۲)

و امام راحل در متن تحریر نیز فتوی به وجوب داده‌اند، ولی از کلمات عده ای از بزرگان فقهاء استحباب و عدم وجوب استفاده می‌شود؛ از جمله شیخ طوسی ابن ادریس و محقق. عده ای هم در صدد توجیه بر آمده‌اند از جمله شهید ثانی، صاحب جواهر و شیخ اعظم.

آیا قیام به مصالح مطلق انسان‌های تحت ولایت و حکومت، مجوز قبول ولایت حاکم جور است. یا خصوص قیام به مصالح مؤمنان و شیعیان است، و قدر متقین از سایر روایت هم اصلاح شیعه است که در آن عصر و زمان در اقلیت بودند. ولی از برخی ادله عموم و اطلاق استفاده می‌شود از جمله آیه مورد استدلال در داستان حضرت یوسف(ع) و روایتی که سخن از مصالح عباد و ناس و مانند آن است که غیر شیعه را نیز شامل می‌شود؛ ظاهراً وجهی برای حصر وجود ندارد و در متن تحریر هم امام راحل تعبیر به مصالح مسلمین دارد که عام است و دنباله آن فرموده است «و اخوانه المؤمنین» که بعیند است عطف تفسیر باشد بلکه به احتمال قوی از باب ذکر خاص بعد از عام است و دلیل بر اهمیت ویژه شیعیان است. (خراسانی، ۱۳۸۸، ص ۴۷۲).

دیدگاه‌های علماء در همکاری با حکومت جائز

چنانچه گذشت، اندیشمندان و نخبگان شیعه در زمان امام معصوم، بی هیچ شبهه ای حکومت را مخصوص ایشان و هر نوع دولت مقابل آن را غاصب و ستمکاری تلقی می‌کردند. در زمان غیبت نیز بر ولایت فقها به عنوان تنها حکومت شایسته به نیابت از طرف امام معصوم تأکید می‌نمودند. با چنین فرض‌های است که مقدمه شیخ مفید، از قبیل شیخ صدوق، بر عدم ورود به کار سلاطین نظر داده بودند، ولی در عین حال تصریح کرده بودند: در صورت ورود، اگر نوع تعامل با مراجعیت به نیکی باشد به گونه ای که رفع حاجات مردم بپردازد، همکاری



امر مذمومی نیست. (شیخ صدوق، ۱۳۷۷، ۱۲۱-۱۲۲) اما شیخ مفید با عرضه نظرگاه زیر، مسیر متفاوت و نوی را در تعامل علماء با حکام غیر معصوم (ع) و منصوص ترسیم کرد.

شیخ مفید: وی در کتاب اوائل المقالات درباره نحوه یاری کردن به جائران و نمایندگان و پیروانشان، به طور خلاصه چنین می‌آورد:

• یاری کردن جائران در راه حق، جایزی گاهی واجب است.

• یاری کردن به جائران در ستمگری ممنوع است، مگر در صورت اجباری.

• همکاری با جائران تنها برای رخصت یافتگان از امام جایز است.

• پیروی از جائران، برای مؤمنان برخوردار از شرایط ذکر شده، حلال است (شیخ مفید، چ دوم، ۱۴۱۴ق ص ۱۲۰) «از موارد بالا می‌توانیم به خوبی دیدگاه شیخ مفید را مطابق این اصل توضیح دهیم که همکاری با حاکم جور روا نیست، مگر در موارد خاص» از این رو شیخ مفید در تأکید بز این اصل اولیه می‌گویند: «و معونته الظالمین علی ما نهی اللاه عنه حرام» (شیخ مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۵۸۹) یاری ستمگران در آنچه مورد نهی خدا باشد حرام است.

شیخ مرتضی: وی در تبیین همکاری با حکومت در زمان غیبت، در صدد توجه به مسأله مفقوده شیخ مفید - یعنی عدم دسترسی به امام دوازدهم برآمده است، سید مرتضی با ارائه بحثی کلامی و با تفسیری خاص از مفاهیم «عدل»، «عصب» و «ولایت» و یا قرائتی از امام صادق (ع) در صدد توجه این همکاری آمده است. دیدگاه او در زمینه مشروعیت همکاری با سلطان جائر که در رساله ای با نام «مسأله فی العمل مع السلطان» تدوین یافته، ۲۰ اصول زیر بنیاد شده است:

• تقسیم سلطان بر دو قسم است: «مشروع و عادل» «نا مشروع و غاصب».

• جواز همکاری با سلطان عادل و وجوب اطاعت از او

• گونه شماری ولایت سلطان غاصب به واجب (قبول ولایت با انگیزه اعاده حق و رفع باطل و انجام امر به معروف و نهی از منکر)، مضطر (قبول ولایت بر اساس اجبار تهدید به قتل)، مباح (قبول ولایت از ترس اتلاق مال و بروز گرفتاری)، قبیح (قبول ولایت بر اساس اهدف دنیوی) و ممنوع (دست یازی به ولایت معصیت در صورت قبول ولایت) (سید مرتضی، ۱۴۰۵ق ص ۸۹)

• نا استواری قبح ولایت ظالم بر انتصاب این ولایت از جانب او.



• از بین رفتن قبح ولایت ظالم در صورت بر آوردن حوایج هم کیشان.

• سکوت گناه ولایت قبیح در اثر برآوردن همکیشان (همان ص ۹۲-۹۱)

شیخ طوسی: شیخ طوسی نظر خود را درباره همکاری با حکام جور به طور صریح بیان کرده و معتقد است: «اگر سلطان جائز باشد و انسان بداند یا احتمال قوی بدهد که در صورت همکاری با وی ممکن است اقامه حدود و امر به معروف و نهی از منکر کند و خمس و زکات را برای مستحقان آن و در راه پیوند برادران مصرف کند و نیز بداند که در این صورت در امر واجبی، خللی وارد نکرده و مجبور به عمل زشتی نخواهد شد، مستحب است و که خود را در معرض چنین شغلی قرار دهد و در صورت که مجبورش کنند، باز اگر خطر جانی و مالی ندارد، بهتر است ضرر و مشقت را تحمل کرده، تن به آن کار ندهد. اگر برای او، خانواده و سایر مؤمنین خطری در بردارد، اما باید بکوشد تا به عدالت رفتار کند حتی اگر پنهانی باشد» (شیخ طوسی، ۱۴۰۰، ج دوم، ۳۵۷).

نتیجه:

خداوند جهان هستی را با نظم عجیب خلق کرده است و همه از جمله انسان ها برای ادامه زندگی اجتماعی شان نیاز شدید به نظم اجتماعی دارند. برای ایجاد نظم در جامعه بشری نیاز به حاکم و حکومتی که زمینه رشد استعداد های انسانی را برای همه بصورت متناسب فراهم کند. از نظر قرآن، روایات و عقل، تشکیل حکومت برای هر جامعه ای ضروری است. حکومت ها انواع و اقسام مختلف دارد: حکومت و حاکم عادل، حکومت و حاکم جائز و ظالم ، از دیدگاه فقه شیعه حاکم جامعه اسلامی در مرتبه اول و حضور ائمه (ع) از آن ائمه (ع) می باشد و در صورتی که غیبت (ائمه علیهم السلام) فقط نایبان خاص در زمان غیبت کبری، نایبان عام شایستگی حکومت کردن بر جامعه اسلامی را دارند. و لزوم همکاری با ایشان در راستای همکاری با ائمه (ع) است. اطاعت و همکاری با حاکم ظالم و جائز و غاصب و غیر مشروع جایز نیست مگر در موارد خاص «تقیه، اکراه و اضطرار و...».



فهرست منابع و مآخذ

- القرآن کریم
• نهج البلاغه
- (۱) ابن خلدون عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، انتشارات علمی و فرهنگی، چ هفتم، ۱۳۶۹.
- (۲) انصاری، مرتضی، مکاسب، قم، چ دوم، ۱۳۶۸.
- (۳) جبران، مسعود، الرائد، ترجمه دکتر رضا انزابی نژاد، انتشارات آسان قدس رضوی، مشهد، چهارم، ۱۳۸۴.
- (۴) جمعی از مؤلفان، مجموعه مقالات حکومت دینی، انتشارات بین المللی المصطفی، چاپ امیر، ۱۳۸۸.
- (۵) حرانی، تحف العقول عن آل الرسول، مکتبه بصیرتی، قم، چاپ پنجم، ۱۳۹۴.
- (۶) حلی محمد بن احمد بن ادریس بن ادریس، السرائر، انتشارات اسلامی، چ دوم، ۱۴۱۰ ق.
- (۷) خراسانی، علی محمد، کوثر الفقه، شرح تحریر وسیله ۱/ مکاسب و متاجر، چاپ و نشر عروج، چ اول، ۱۳۸۸.
- (۸) خوئی، محقق، مصباح الفقاهه، انتشارات انصاریان، قم، چ چهارم، ۱۴۱۷ ق، ج اول.
- (۹) دهخدا، علی اکبر، سازمان لغت نامه، دانشگاه تهران، ۱۳۳۰.
- (۱۰) راوندی، قطب الدین، منشورات آیة... العظمی نجفی مرعشی، قم، چ دوم، ۱۴۰۵ ق ج دوم.
- (۱۱) رجایی، مهدی، المنتخب من تفسیر القرآن و النکتب و المستخرجه من التبیان، کتاب خانه آیة الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹، ج دوم.
- (۱۲) سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ ق.
- (۱۳) شریعتی، روح الله، حکومت در اندیشه سیاسی محقق حلی، فصلنامه علوم سیاسی، ۱۳۸۰.
- (۱۴) شیخ حر عاملی، وسائل شیعہ، مؤسسه آل البیت الیاء التراث، قم، ج ۱۷ و ۱۲، ۱۴۱۴.
- (۱۵) شیخ مفید، اوائل المقالات، دارالمفید، چ دوم، ۱۴۱۴ ق. المقنعه، دارالمفید، چ دوم، ۱۴۱۴.
- (۱۶) طالبشیان، محمد رضا احمدی، تحول مفهوم حاکم جائر در فقه سیاسی شیعہ، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۸.
- (۱۷) طوسی، النهایه، مجرد الفقه و الفتاوی، دارالکتب العربی (بیروتی-لبنان)، ۱۴۰۰، ج دوم.
- (۱۸) فراهیدی، خلیل، بن احمد، کتاب العین، مؤسسه دارالهجره، قم، چ صدر، ۱۴۰۹ هـ، ج ۳.
- (۱۹) قریش، علی اکبر، احسن الحدیث، انبیا بعثت، تهران، ۱۳۶۶، ج ۲.
- (۲۰) قلی زاده، صفرا، فرهنگ معاصر عربی-فارسی، تهران، چ چهاردهم، ۱۹۹۱.
- (۲۱) کلینی محمد بن یعقوب، ابو جعفر، الکافی، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چ چهارم، ج دوم، ۱۴۰۷ هـ ق.
- (۲۲) مجلسی، محمد، باقر، حلیه المتقین، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، تهران،



بی تا.

- ۲۳) محدث، نوری، مؤسسه آل البیت الاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۷ق، ج ۱۳ .
- ۲۴) محمد صدوق، المعفوع و هدیاه، تصحیح تعلیق محمد بن مهدی و اعظم خراسانی، مکتب الاسلامی، تهران، ۱۳۷۷، ۱۲۲-۱۲۱.
- ۲۵) موسوی، خمینی، المکاسب المحرمه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، قم، ۱۳۷۳ ج دوم،
- ۲۶) نجفی، محمد، حسن، جواهر الکلام، دار احیاء، چ هفتم، بیروت، ۱۹۸۱ ج ۲۲، ص ۱۶۴.
- ۲۷) ورام بن ابی فراس حلی، تنبیه الخواطر، ترجمه محمد رضا عطایی، مکتبه الفقه، مشهد، ۱۳۶۹، ج اول.

